



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۸/۲۵



رفعت حسینی

شاعر ملی جغرافیای لسان پارسی

مسعود سعد سلمان از قهرمانان ملی در ادبیات و {شاعر ملی} در جغرافیای لسان پارسی است.

وی در مدح [امیر!] اسب سایه خدادر غزنه چنین بر ادبیات سنگ می بارد:
مرکبش فعل برق و صرصر پای
و هم گردد سبک چو خاست ز جای
سنگ در زیر سم او گرداست
رخش خیز است و دلدل آورد است
در نوردد زمین همی بتگی
اینست محکم پی و سخت رگی
باز چون نعره بر سوار زند
خاک در چشم روزگار کند
شه به تیرش چون برانگیزد
از که و دشت لرزه برخیزد
آن خداوند کونیست کمر
لحظه ای جز به بندگی پدر

مسعود در معرفی شخص شخیص خویش چنین ریخ می زند:

من که مسعود سعد سلمانم
کمتر و پستر از ندیمانم
شاه بی موجبی عزیزم کرد
وز همه بندگان پدید آورد
جای من پیش خویشتن فرمود
تا مکان و محل من بفرود
دان که من کس نیم گدایی ام
سست عقل و ضعیف رای ام
ابلهی ناخوشی گرانی ام
همه ساله چو ناتوانی ام
گه سر از رنج دست می مالم

د پانو شمیره: له ۱ تر ۴

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لولئ

گه ز درد شکم همی نالم
پیش ساقی همی کنم زاری
تا بکم دادم کند یاری
از من خام قلتبان گران
خدمتی بآیدش به رسم خران
که به حالی بهانه ای جویم
حسب حالی ترانه ای گویم
چه کند این چنین ندیم برش
که ز دیدار او نگردد کش
لاجرم چون چنین گران جانم
ناخوش و ناترنگ و نادانم
رفتم اینک به سوی چالندر
تا کی آیم به شهر بار دگر
رنج بر خویشتن کنم کوتاه
تا ببینم رفیع مجلس شاه
مجلسی باشد آنکه خلد برین
گویی آید ز آسمان به زمین
مطربانی چو باربد زیبا
چنگ و بربط چغانه و عنقا
ارغنون با سماعشان ناخوش
ندما از لقای این شه کش
تا جهان را همی بود بنیاد
باد بر تخت شادمانی شاد
مسند و ملک و حشمت اندر وی
از همه نوع نعمت اندر وی
باده های لطیف نوشگوار
رودهایی به لحن موسیقار

و در مدح یک [[[سید]]] که رونق جیش بدومسلم بود، چنین می دلنگاند
و بر سر شعر و ادب پارسی چنین تاجی بی بدیل می گذارد:
بوالفضایل که سیدیست اصیل
ز هره شیر دارد و تن پیل
کارها دیده بزمها خورده
کامها رانده رزمها کرده
فخر گردان و تاج را دانست
زو دل شاه سخت شادانست

شاه را طبع در نشاط آرد
می که با او خورند بگوارد
چشم بد دور صورتی دارد
که شجاعت ازو همی بارد
بزم را چون پگاه برخیزد
عشرتی از میان برانگیزد
ساغر بوالفضایلی بر کف
برود چون مبارزان بر صف
دوستگانی دهد ندیمان را
بر فروزد دل کریمان را
مست گردد چو پیل با یک و پنج
نقل سازد ز نارسیده ترنج
عیب او نیز یاد خواهم کرد
دل خصمانش شاد خواهم کرد
کس نباشد قمار دوست چو او
ز آن همه طایفه هموست همو
خواهد از شاه تا قمار کند
ببرد سیم و در کنار کند
چون حریفان به جمله گرد آیند
سیم ریزند و کیسه بگشایند
نا زده زخم خرمراد او را
بکند صد هزار گونه دعا
باز چون ماند سیم کم شمرد
دست چون بر زد از میان ببرد
چون برد آستین کند پر سیم
ندهد هیچ بورک اینت غنیم
بستهد چون نماند بر خیزد
با حریفان به جمله بستیزد
چون موکل شود بدو فراش
عشوه ها سازد و دهد کرناش
راست گویم ظریف جانوریست
از لطافت به راستی جگریست
چه عجب گر زاناش فتنه شوند
از پس او به شهرها بروند
هیچ زن را به لطف ننوازد
تا همه خانه اش نپردازد

سغبه گردند و دوست گیرندش
جامه و سیم و زر پذیرندش
///

د پانوی شمیره: له ۴ تر ۴

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلېکنې دلېکنیزې بنې پاروالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ